

بی‌راههٔ نقدِ رئالیسم

سخنی پیرامونِ یادداشتِ «رئالیسم فلسفی و بازار ارز در ایران» در روزنامهٔ

اعتماد به قلم دکتر محمدمهدی اردبیلی

حامد صفاریان

اگرچه تبیینِ مبانیِ نظریِ امورِ جاریِ روزمره یکی از کارهای مثبتِ آن‌دسته از اهالیِ فلسفه است که خود را موظف می‌دانند حضور و تأثیرِ فلسفه را - که به‌واقع نیز در واقعیتِ روزمره حاضر و موثر است - عیان کنند و توضیح دهند، اما این کار اگر درخور به انجام نرسد مضافاً آن بیش از فواید آن خواهد بود.

چندی پیش در روزنامهٔ اعتماد یادداشتی منتشر شد به قلمِ دوستِ گرامی آقای دکتر محمدمهدی اردبیلی باعنوان «رئالیسم فلسفی و بازار ارز». نویسنده در این یادداشت بر مبنای تفسیری ناموجه از فلسفهٔ هگل به نقدِ مبانیِ نظریِ سخنانِ اخیرِ دولتمردان دربارهٔ بازار ارز می‌پردازد و ناکارآمدیِ ایشان را در حوزهٔ اقتصاد به‌طور کلی و منشأ سخنانِ ایشان دربارهٔ بازار ارز را به‌طورِ خاص برآمده از نوعی ساده‌انگاریِ چندهزارسالهٔ رئالیستی می‌داند که به‌طورِ خاص درحوزهٔ اقتصاد و در سخنانی از این دست نمود یافته است. تلاش و هدفِ نویسندهٔ محترم در تحلیلِ مبانیِ نظریِ اموری از این دست و نقد

رتالیسم البته بسیار قابل تقدیر است اما متن به نظر نگارنده این سطور در برآوردن هدف خود ناکام مانده و به بی‌راهه رفته است.

علوم غیرمتافیزیکی را تا جایی که در چارچوب تعیین‌شده خود باقی مانده باشند و به توهمات و طرح‌مدعاهای متافیزیکی گرفتار نشده باشند نمی‌توان از منظر فلسفی با روش بکاررفته در یادداشت مذکور تخطئه کرد. مثلاً نمی‌توان رئالیستی بودن علمی مانند عصب‌شناسی را که در چارچوب غایات خود ثمرات فراوانی برای بشر به ارمغان آورده است عیب آن شمرد. اما همین عصب‌شناسی وقتی شایسته نقد فلسفی است که مثلاً بخواهد مفاهیمی مانند «آزادی»، «اراده» یا «اختیار» را بر اساس کنش و واکنش‌های فیزیکی، شیمیایی یا الکترومغناطیسی مغز و اعصاب توضیح دهد - کاری که عصب‌شناسی هرازچندگاهی بدان تمایل نشان می‌دهد و پای از گلیم خود درازتر می‌کند و البته بلافاصله توسط فیلسوفان بر سر جای خود نشاند می‌شود. به این ترتیب احکام اقتصاد را نیز به مثابه یک علم تجربی-اجتماعی، تا وقتی که در چارچوب تعیین‌شده خود صادر شوند، نمی‌توان به صرف رئالیستی بودن نادرست دانست و مفاهیم بکاررفته در این احکام را از چارچوب غایت تعیین‌شده این علوم خارج کرد و در بستری بی‌ارتباط با آن با مفاهیم دیگر خلط و سپس نقد کرد. مثلاً اگر علم فیزیک مفهومی رئالیستی از «واقعیت مستقل» و جهان دارد و در چارچوب غایات معین خود به صدور احکامی درباره طبیعت می‌پردازد، این رئالیستی بودن نه تنها هیچ عیبی برای آن نیست بلکه اصلاً مبنای همه ثمرات منتجه آن است.

به همین قیاس، صرف شباهت صورتی واژگانی مانند «واقعیت» در امور روزمره یا علوم غیر فلسفی مانند اقتصاد، با همان واژگان در تاریخ فلسفه، بخصوص فلسفه هگل - آن

هم در زبان فارسی، چراکه مثلاً معلوم نیست این «واقعیت» معادل کدام واژه در فلسفه هگل است. نمی‌تواند توجیهی برای خلطِ هیئات و ساحاتِ متفاوتِ علوم و به میان کشیدنِ اصطلاحاتِ فلسفی و درهم‌آمیختنِ آن‌ها با واژگان غیرفلسفی و درانداختنِ بحث‌های نامرتبط، با هدفِ نقدِ رئالیسم باشد.

علاوه بر مثالِ «واقعیت» که در بالا بدان اشاره شد، نویسندهٔ یادداشت مذکور در تبیین موضعِ هگل به‌منظورِ نقدِ «اقتصاد رئالیستی» نیز چندان راهِ صواب نپیموده است. مثلاً در فلسفهٔ هگل از یک سو «سوژه» را نمی‌توان و نباید با «ذهن» خلط کرد و در این کار نیز مطلقاً هیچ «تسامحی» جایز نیست، چراکه اگر بالفرض خوانندهٔ روزنامه نداند «سوژه» چیست، این تقصیر خود اوست، اما بکار بردن «ذهن» بجای «سوژه» به‌منظور کمک به چنین خواننده‌ای خطایی مسلّم و ناموجه از جانب نویسنده است. از سوی دیگر این سخن که واقعیت در نزد هگل «امری بیناسوژگانی یا با تسامح بین‌الذهانی[!]» است حکمی است بسیار نوآورانه و غریب، چراکه در متون هگل چنین سخنی را به تصریح نمی‌توان یافت و این سخن قطعاً از جنسِ تفسیر است؛ تفسیری که به نظر من در تبیینِ واقعیت در معنای هگلی آن، کاملاً غیرهگلی و غیر قابلِ دفاع است.

اما از این نکته هم که درگذریم، در یادداشت مذکور در همان اصطلاح «بیناسوژگانی» و در احکامی از این دست که «واقعیت چیزی نیست جز شیوه مواجهه و مناسبات سوژه‌ها با یک امر» - که البته خود همین سخن نیز معنای محصلی ندارد و نیازمند توضیح از سوی نویسنده است - همه‌جا «سوژه» نه در وحدتِ بی‌میانجیِ خود یا حتی در وحدتِ حفظ‌ورفع‌شدهٔ خود در روح، بلکه به‌طور مشخص در تکثرِ اتم‌وارزش، آن‌هم در حوزهٔ

اجتماع مدّ نظر قرار گرفته است و بدین ترتیب معادل «فرد»ی از آحاد «مردم» فرض شده است. این در حالی است که در فلسفه هگل، هم از حیث پدیدارشناختی و هم از حیث منطقی، از «سوژه» تا «مردم» راهی بس طولانی در پیش است و نمی‌توان مقولات یا محمول‌های حمل شده بر یکی از این دو ساحت را بدون خطای منطقی بلافاصله بر دیگری حمل، یا به بیان بهتر، تحمیل کرد. همین تحمیل‌هاست که باعث می‌شود نه تنها «سوژه» جمع بسته شده و با «مردم» خلط شود، بلکه «امر روانی» در اقتصاد نیز با «امر سوژکتیو» در نزد هگل خلط شود و در نهایت احکامی از این قبیل صادر شوند که «گفته می‌شود اقتصاد علمی بین‌الذهانی است [!]» و غریب‌تر از آن: «اگر همه فکر کنند فردا چیزی گران می‌شود، تنها به همین دلیل، آن چیز گران خواهد شد [!]». نقد این دو حکم اخیر را که عقل سلیم را نیز چندان قانع نمی‌کنند البته باید به عهده صاحب‌نظران علم اقتصاد گذاشت.

همینجا بی‌فایده نیست یادآوری کنم که مباحث بنیادین مربوط به برخی مناسبات اقتصادی در دستگاه فلسفی هگل ذیل «فلسفه حق» قرار گرفته است که به نوبه خود تمامی سپهر روح ابژکتیو را دربرمی‌گیرد، که البته نه خود روح و نه ابژکتیو بودن آن هیچ کدام با اصطلاح غریب «بیناسوژگانی» قابل تبیین نیستند. همچنین باید توجه داشت که هر امر میانجی‌گری شده در نزد هگل هم‌هنگام بی‌میانجی نیز هست و می‌تواند از این حیث به مثابه یک «واقعیت مستقل» موضوع اندیشه‌ورزی فاهمه و علوم غیر فلسفی دیگر قرار گیرد.

بدین ترتیب بر دولتمردان و اقتصاددانان و صاحب‌نظران علوم دیگر هیچ اشکالی وارد نیست اگر رئالیست باشند و در علوم خود مفاهیمی را بکار برند که بر «واقعیات

مستقل» مبتنی هستند، چرا که ساحت اقتصاد و بسیاری از علوم غیر فلسفی دیگر، بسته به غایات این علوم، ساحت فاهمه و رئالیسم و واقعیات مسلم است و اساساً خوب و خردی است که چنین است و باید هم چنین باشد. پس اگر هم دولتمردان یا اقتصاددانان در چارچوبی غیر متافیزیکی از امر واقعی در تمایز با امر روانی سخن بگویند، در این کار حتی از منظر فلسفه ایدئالیستی هگل- کاملاً مجاز و موجه هستند و نمی‌توان با آنگی رئالیستی بودن به مفاهیم ایشان محمول‌های متافیزیکی نامربوط تحمیل نمود و از سخن ایشان با این شیوه خُرده گرفت، بلکه باید سخن ایشان را در چارچوب معین خودشان نقد کرد.

برای روشن‌تر شدن آنچه گفته شد، اکنون از منظری دیگر به مسئله می‌نگریم: یکی از اصطلاحاتی که در اقتصاد کاربرد دارد «حباب قیمت» است که به معنای افزایش ناگهانی قیمت‌ها به علل عمدتاً روانی حاکم بر بازار است. این افزایش ناگهانی معمولاً پس از مدتی خودبخود به اصطلاح «تصحیح» می‌شود که بدان «ترکیدن حباب» نیز می‌گویند. می‌توان بر مبنای این افزایش ناگهانی و تصحیح پس از آن، از گونه‌ای تمایز میان قیمت «کاذب» یا «غیر واقعی» - منجمله ناشی از عوامل روانی - و گونه‌ای قیمت «واقعی» سخن گفت. برخی نظریات اقتصادی به امکان محاسبه قیمت واقعی در تمایز با قیمت کاذب قائل هستند و مدعی‌اند که بر مبنای این محاسبات می‌توان حباب مذکور را حین شکل‌گیری تشخیص داد و ترکیدن آن را پیش‌بینی کرد. مبنای قیمت واقعی در این نظریات محاسباتی است بر مبنای معادل کمی کیفیاتی از قبیل پارامترهای تعیین‌کننده ارزش واقعی یا «درونی» کالا، سهام یا هر حامل دیگر ارزش مانند ارز. در این نظریه‌ها، برخلاف کیفیات فاقد معادل کمی، مثلاً عوامل روانی تأثیرگذار بر بازار، مانند طمع برای سود بیشتر یا ترس از دست‌دادن سرمایه، قیمت واقعی کمی قابل

محاسبه در نظر گرفته می‌شود. در مقابل، نظریه‌های اقتصادی دیگری هم هستند که اگرچه قائل به تمایزِ قیمتِ به اصطلاح واقعی از قیمتِ کاذب در فرایندِ تشکیلِ حباب هستند اما قائل به تشخیصِ حبابِ حینِ پدیدآمدن بر این مبنا نبوده و معتقدند که حبابِ قیمت را تنها می‌توان به‌نحوِ پسینی یعنی پس از بوجود آمدن و ترکیدن آن تشخیص داد و تجزیه و تحلیل کرد. هر دوی این نظریه‌ها اختلاف‌نظری در وجود پارامتری به نام قیمتِ واقعی در تمایز با قیمتِ کاذب و پدید آمدنِ حباب بر مبنای آن ندارند بلکه اختلاف‌شان در نحوهٔ تشخیصِ پیشینی یا پسینی بودنِ پدیدآمدن و بخصوص ترکیدنِ حباب است.

به نظر می‌رسد دولتمردانی که در روزهای اخیر دربارهٔ حباب بودنِ قیمتِ ارز اظهار نظر کرده‌اند آگاهانه یا ناآگاهانه به آن مکتبی نظر دارند که قائل به امکانِ محاسبهٔ قیمت واقعی حینِ پدیدآمدنِ حباب و پیش‌بینیِ ترکیدنِ آن هستند. حال می‌توان با در نظر داشتنِ آنچه ذکر شد به نقدِ اظهارات این دولتمردان دربارهٔ بازارِ ارز از این منظر پرداخت و درستی یا نادرستی آن را مورد بررسی قرار داد که البته این کار نیز در تخصصِ اقتصاددانان است و نه فلسفه‌خوانده‌ها یا دیگران.

از همین اشاره‌های مجمل آشکار می‌شود که بحثِ روانی یا واقعی بودنِ قیمتِ ارز در سخنان دولتمردان اساساً ربطی به رئالیستی یا ایدئالیستی بودنِ خودِ اقتصاد یا جهان‌بینیِ گویندگانِ چنین سخنانی ندارد و به میان کشیدنِ پای رئالیسم و ایدئالیسم و بخصوص فلسفهٔ هگل به میدانِ این بحث‌ها به این شیوه و تخطئهٔ چنین سخنانی استفاده از چنین ابزاری به این شکل و با این روش بسی بی‌وجه و نادرست می‌نماید.

